

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکاتی از مفتاح اول

# کتاب مفاتیح الغیب

از صدرالدین محمد شیرازی، ملقب به صدرالمتألهین

ترجمه متن، تلخیص و نکته برداری: ع.بختیاروند

خرداد ۱۳۹۳

المفتاح الأول: فی الأسرار الحکمیة بالقرآن علی طريقة أهل العرفان

فهرست

- المفتاح الأول: فی الأسرار الحکمیة بالقرآن علی طريقة أهل العرفان..... ۲
- الفاتحة الأولى: فی صفة القرآن و نعتہ بلسان الرمز و الإشاره..... ۳
- الفاتحة الثانية: فی الإشاره إلى سر الحروف..... ۶
- الفاتحة الثالثة: فی الکلام و حقیقته..... ۹
- الفاتحة الرابعة: فی تحقیق کلام امیرالمؤمنین علیه السلام: «جميع القرآن فی باء بسم الله، و أنا نقطة تحت الباء»..... ۱۴
- الفاتحة الخامسة: فی الفرق بین التکلم و الكتابة..... ۱۸
- الفاتحة السادسة: فی مبدأ الکلام و الكتاب و غایتهم..... ۲۱
- الفاتحة السابعة: فی فائدة انزال الكتب و الرسالة علی الخلق..... ۲۴
- الفاتحة الثامنة: فی كيفية نزول الکلام و الوحي من عندالله علی قلب النبی، ثم الی الخلق بواسطة الملك..... ۲۷
- الفاتحة التاسعة: فی الفرق بین كتابة المخلوق و كتابة الخالق..... ۳۲
- الفاتحة العاشرة: فی تحقیق قوله (صلى الله علیه و آله) إن للقرآن ظهرا و بطناً و حدا و مطلعاً..... ۳۴
- الفاتحة الحادية عشرة: فی أن انقطاع النبوة و الرسالة عن وجه الأرض..... ۳۷
- الفاتحة الثانية عشرة: فی كشف فضیحة الجاحدين لعلوم الله، المنكرين لما وراء ما فهموه او تلقوه من شیوخهم و آبائهم لا عن بصيرة..... ۴۰

## الفاتحة الاولى: فی صفة القرآن و نعتہ بلسان الرمز و الإشارة

فاتحه اول: این فاتحه در مورد صفت قرآن و توصیف [چگونگی] رمز و اشاره بودن آن است.

### نکات

۱. خداوند متعال فرمود: لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.<sup>۱</sup>

و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «القرآن غنی لا فقر بعده، و لا غنی دونه».

اگر نقاب عزت از روی قرآن به کنار رود، و پرده‌ی عظمت و بزرگی از اسرارش برطرف شود، هر بیمار جاهلی را شفا دهد و عطش هر طالب حقی را فرونشاند. هر قلبی که بیمار به اسباب اخلاق رذیله و دردهای نادانی و هلاک کننده است درمان کند که «القرآن هو الدواء».

قرآن حبل الله المتین است که بر این عالم نازل شده است تا اسیران در بند گناه و حب اهل و فرزند و مال و شهوت فرج و شکم، و افراد در بند آرزوهای طولانی را نجات دهد.

۲. هر چند قرآن عظمت قدر و رفعت مقام دارد، اما از رحمت الهی بر بندگان و به خاطر انس آنان با قرآن و فهم و مدارای با مردم، در لباس حروف و اصوات در آمد.

۳. هر حرف قرآن هزار رمز و اشاره و دلبری دارد. ندائی از آسمان بر آمد تا اسیران را از زندان دنیا نجات دهد و تذکری بر اهل ایمان باشد.

توری از حروف و صداها بر پرندگان گستراند تا با دانه‌های معانی آنها را دام کند.

و برای هر پرنده رزقی خاص نهاد که خود بهتر آن را می شناسد. و هدف اصلی او از این تور انداختن صید قسمی خاص است که در این میان عده ای نیز هستند که سخن گفتن و نگفتن با آنان یکسان

است. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.<sup>۱</sup>

۱ حشر/۲۱. اگر این قرآن را بر کوهی فرومی فرستادیم، یقیناً آن [کوه] را از بیم خدا فروتن [و] از هم پاشیده می دیدی. و این مثلها را برای مردم می زنیم، باشد که آنان بیندیشند. (ترجمه‌ی همه آیات براساس ترجمه استاد فولادوند نقل شده‌اند).

و گرنه هر رزقی در قرآن یافت می شود و هر گروه تشنه‌ای رزق خود در آن خواهند جست. و لا رَطْبٍ وَ لا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ.<sup>۲</sup> عوام و خواص از آن بهره می‌برند. هم قصه دارد و هم معارف جزئی و احکام، و هم حقائق کلمات و طرفه‌های معرفتی که غذای ارواح و قوت قلوب‌اند.

۴. بدان که آیات الهی مختص دوستان خداوند است و اولیاء نزدیک او. نه منکران و افراد دوری که هیچ بهره‌ای از رزق معانی آیات مبین ندارند. إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعُزُولُونَ<sup>۳</sup> یا فرمود: وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ.<sup>۴</sup>

بر اهل عقل و اندیشه پوشیده نیست که اگر ابوجهل و ابولهب از فهم قرآن به دور بودند، از این جهت نبود که آنها زبان عربی نمی دانستند و یا از اسلوب بلاغت و فصاحت آگاه نبودند و یا چشم و گوش سرشان مشکلی داشت. بلکه اشکال در این بود که بینائی آنها تنها به چشم سر و شنوائی‌شان به گوش و قلبشان منحصر به قلب صنوبری در سینه شده بود. یعنی از ادراک حق ناتوان شده بودند. وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِينَ يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ.<sup>۵</sup>

اهل قرآن، چشمانی دارند که با آنها می‌بینند، گوشی دارند که با آن اهل شنوائی‌اند و با قلبشان نیز تعقل می‌کنند. نه اینکه کور از مشاهده انوار حق، کر از شنیدن سخنان خداوند و لال از دعای طلب قرب اله باشند.

۵. نور جز با نور درک نمی‌شود. وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ.<sup>۶</sup> وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ.<sup>۱</sup>

۱ بقره/۶. در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند -چه بیمشان دهی، چه بیمشان ندهی- برایشان یکسان است؛ [آنها] نخواهند گروید.

۲ انعام/۵۹. و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است.

۳ شعراء/۲۱۲. در حقیقت آنها از شنیدن، معزول [و محروم]‌اند.

۴ انفال/۲۳. و اگر خدا در آنان خیری می‌یافت قطعاً شنوایشان می‌ساخت؛ و اگر آنان را شنوا می‌کرد، حتماً باز به حال اعراض، روی برمی‌تافتند.

۵ بقره/۱۷۱. و مثل [دعوت‌کننده] کافران چون مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی [مبهم، چیزی] نمی‌شنود بانگ می‌زند. [آری،] کردند، لالند، کورند. [و] در نمی‌یابند.

۶ سوره نور/۴۰. و خدا به هر کس نوری نداده باشد او را هیچ نوری نخواهد بود.

۶. سماع (شنیدن) می‌تواند حقیقی باشد (وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ) <sup>۱</sup> و می‌تواند مجازی باشد (فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ). <sup>۲</sup>

بصر و فقه (بینائی و درک عمیق) نیز حقیقی و مجازی دارد. فَمَا لَهُؤَلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا. <sup>۳</sup> پس اباجهل و امثال او و شعراء جاهلیت، با وجود عرب بودن و آشنائی با عظمت چینش الفاظ و نظم ابیات، آیه‌ای از قرآن را نشنیدند و حرفی از آن را درک نکردند. وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. <sup>۴</sup>

۷. انسان در دنیا دچار درهائی می‌شود که به خاطر گرفتاری در مستی طبیعت و تخدیر جسم متوجه آنها نیست. قرآن تنبیه دهنده‌ی بر این دردها و شفاء بر آنهاست.

۸. همانطور که خداوند به افضل بشر فرموده است (لولاک لما خلقت الأفلاک)، پس افلاک و ارکان را به خاطر انسان آفریده است، و در این عالم انگیزه‌ها و غضب و شهوت را قرار داد تا ابزار مهیا کننده او برای سفر آخرت و اسباب عبرت او باشند. قرآن «حبل الله المتین» است که از آسمان فرود آمده است تا بندگان هواها و شیاطین را رهائی دهند.

<sup>۱</sup> یس/۹. و [ما] فراروی آنها سدّی و پشت سرشان سدّی نهاده و پرده‌ای بر [چشمان] آنان فرو گسترده‌ایم، در نتیجه نمی‌توانند ببینند.

<sup>۲</sup> توبه/۶. و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست پناهش ده تا کلام خدا را بشنود؛

<sup>۳</sup> روم/۵۲. و در حقیقت، تو مردگان را شنوا نمی‌گردانی، و این دعوت را به کران -آنگاه که به ادبار پشت می‌گردانند- نمی‌توانی بشنوانی.

<sup>۴</sup> نساء/۷۸. [آخر] این قوم را چه شده است که نمی‌خواهند سخنی را [درست] دریابند؟

<sup>۵</sup> بقره/۲۶۹. و جز خردمندان، کسی پند نمی‌گیرد.

## الفاتحة الثانية: في الإشارة إلى سر الحروف

فاتحه دوم در مورد اشاره به راز حروف قرآن است.

نکات

۱. ای برادران الهی که آشنائی بر غرائب قرآن برایتان اهمیت یافته است؛ بدانید که فهم غرائب قرآن میسر نیست مگر برای کسی که به علم الیقین برسد و در مدرسه اهل بیت (علیهم السلام) تعلیم ببیند، کسانی که معلم آنها و ادب کننده‌ی آنان خداوند بوده است. معرفت قرآن به راه‌های دیگر چون فکر و قیاس و روایت و سماع نیست، بلکه قرآن باید از جانب حکیم علیم القاء شود. **وَإِنَّكَ لَلتَّلَقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ**<sup>۱</sup>.

۲. اولین چیزی که در مکتب تقدیس برای کودکان ارواح و فرزندان روح القدس ظاهر می‌شود، فهم این چیزهاست: کتابت و رقم، لوح و قلم، نون و مایسپرون چیست؟ معنای حروف جُمَل و مقطعه چیست و کلمات مفرده و مرکبه فرقانیه چه هستند؟

پس وقتی عنایت ربانی بر تربیت این فرزندان عقل تعلق بگیرد، آنان را از سینه تقدیسش شیر معرفت می‌نوشاند و از لطافت عالم رحمت و رضوان و هدایای ملکوت، غذاهائی در لباس حروف از طریق رمز و کنایه می‌خوراند. این پوشیدگی و رمزآلود بودن از آن جهت است که مبادا نامحرمان و کسانی که اهلیت ارتقاء به عالم اسرار را ندارند، بر این معانی مطلع شوند. پس این نوشته‌ها به همان سبک نوشته‌های پدران و گذشتگان است.

۳. این حروف مقطعه نورانی، در عالم سِرِّ خَفِی به «حروف مجمله» و «حروف جُمَل» نامیده می‌شوند و در آن عالم حروف متصل منفصل هستند. همانطور که روز قیامت روز فصل و تمییز است به اعتباری، و به

جهت دیگر یوم جمع است. هذا یَوْمُ الْفَصْلِ جَمْعًاكُمْ وَ الْأَوَّلِينَ. <sup>۱</sup> لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ. <sup>۲</sup> يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَيْبَ فِيهِ. <sup>۳</sup>

۴. اولین علامت کسی که از این عالم پست‌ترین بالا رفته و از حجاب‌های مشغولین به کارهای دنیوی نجات پیدا کرده است، معرفت حروف مقطعه است.

۵. اولین مرحله سالک، همان فراگیری حروف تهجی برای قرائت قرآن و تلاوت آیات است تا امری که خداوند به رسولش داد نیز اطاعت کرده باشد: اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. <sup>۴</sup>

و قرائت قرآن و تذکرش را انسان آسان کرد (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ) <sup>۵</sup> و به او دستور قرائت داد: (فَأَقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ) <sup>۶</sup> و سپس می‌تواند آیات را از بر کند: وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ. <sup>۷</sup>

و قلب او مزین به زینت آیات نورانی قرآن می‌شود و در این آسمان نورانی خداوند او را از گزند شیطان مصون می‌دارد. وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ. <sup>۸</sup>

۶. خلاصه سخن آنکه: تا کسی سلطنت آخرت بر او آشکار نشود و از قبر این عالم برنخیزد، بر معانی رموز قرآن آگاه نمی‌شود و حروف مقطعه با او سخن نمی‌کنند. و نیز وجه گوینده‌ی این سخنان و عظمت او برایش تجلی نخواهد کرد.

۷. قلب هر انسان ظرفی است برای نوشیدن شراب معرفت از چشمه‌های قرآن و احادیث و هر ظرفی اندازه‌ای دارد و به همان اندازه از این رودها لبریز می‌شود. أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا <sup>۹</sup>

۱. مرسلات/۳۸. این [همان] روز داوری است. شما و [جمله] پیشینیان را گرد می‌آوریم.

۲. انفال/۳۷. تا خدا، ناپاک را از پاک جدا کند.

۳. شوری/۷. و از روزِ گردآمدن [خلق] -که تردیدی در آن نیست.

۴. علق/۱. بخوان به نام پروردگارت که آفرید.

۵. قمر/۱۷. و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده‌ایم؛ پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟

۶. مزمل/۲۰. هر چه از قرآن میسر می‌شود بخوانید.

۷. حجر/۹. و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود.

۸. حجر/۱۷ و ۱۸. و آن را از هر شیطان رانده‌شده‌ای حفظ کردیم. مگر آن کس که دزدیده گوش فرا دهد که شهابی روشن او را دنبال می‌کند.

۹. رعد/۱۷. [همو که] از آسمان، آبی فرو فرستاد. پس رودخانه‌هایی به اندازه گنجایش خودشان روان شدند.

## تکالی از مفاتیح العقب صدرالمؤلفین / مفتاح اول ..... ۸

اما کسی که خوشایندی به علوم دنیوی او را از آخرت بازدارد و دعوت و جذبه‌ی حق را گوش نسپارد و تمام همّتش را مشغول به گردش در سرزمین‌ها و کتاب‌ها کند تا به تفاخر و شهرتی دست یازد، از این علوم محروم می‌ماند.



## الفاتحة الثالثة: في الكلام و حقيقته

فاتحه سوم در مورد کلام و حقیقت آن است.

### نکات

۱. لازم است دانسته شود که «تکلم» مصدر صفتی نفسانی و اثرگذار است. معنای آن بدین صورت است که تکلم یعنی انشاء کلام. زیرا تکلم مشتق از «کلم» به معنای جرح (خدشه زدن و دریدن) است. فائده تکلم، اعلام و اظهار است.

پس وقتی کسی می گوید کلام صفت متکلم است، منظور این است که کلام صفتی است برای «متکلمیت و تکلم کردن». (با تکلم است که کلام ایجاد می شود، یعنی کلام صفت متکلمیت است).

و هر که بگوید: «کلام قائم بر متکلم است» مرادش از این قیام، قیام فعل به فاعل است نه صفت به موصوف و یا مقبول به قابل.

و نیز منظور از عبارت «متکلم کلام را ایجاد می کند» این است که کلام چیزی است که قائم به نفس متکلم است؛ یعنی هوای بیرونی که از درون او خارج شد از حیث متکلم بودن او. نه چیزی که از او جدا باشد مانند جدائی نوشته از نویسنده اش و یا ساختمان از بنایش، و گرنه دیگر کلام و تقریر نبود، بلکه کتابت بود و تصویر.

۲. اولین کلامی که گوش ممکنات را شکافت کلمه «کُن» بود. نه تنها ظهور عالم با کلام بوده است، بلکه عالم عین کلام است و اقسام و مراتبش بر مقامات بیست و هشت گانه نفس رحمان است. همانطور که کلمات و حروف قائم بر نفس متکلم انسانی به حسب منازل و مخارج هستند.

۳. غرض اولیه متکلم از کلام، انشاء حروف و ایجاد آنها از مخارجشان است که این عین اعلام است. اما می تواند مقصود دومی نیز فراتر از این اعلام در کلمات باشد. مانند امر و نهی و اخبار و تمنی و ...

۴. این مغایرت در غرض باعث این شده که کلام بر سه دسته باشد: اعلی، اوسط، ادنی.

۵. درجه‌ی اعلی کلام: در این درجه تنها خود کلام مقصود است و مقصود دیگری در کار نیست. زیرا این درجه چنان شرف وجودی و تمامیتی دارد که خود غایت برای مادون خود است.

مثال: ابداع خداوند متعال نسبت به «عالم امر» با امر «کن». در این رتبه غرض خداوند چیزی جز انشاء کلمات تامه نبوده است.

۶. درجه‌ی اوسط کلام: در این رتبه، مقصودی دیگر نیز بر کلام مترتب است، البته ترتیبی لزومی که انفکاک و تخلف ندارد.

مثال: امر الهی به فرشتگان مدبر در طبقات افلاک و فرشتگانی طبیعت‌های زمینی مانند کوه‌ها و زمین‌ها و ابرها و باران‌ها و ...

نکته: این فرشتگان نسبت به امر الهی عصیان و سرپیچی ندارند. زیرا این امر الهی بی واسطه یا با واسطه امر دیگری به آنها می‌رسد و وساطت خلق در اینجا وجود ندارد که بتوانند سرپیچی کنند. بنابراین آیه نفرمود: لا یعصون فی ما امرهم الله، یا «یفعلون بما یؤمرون». بلکه فرمود: «لا یعصون الله ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ»<sup>۱</sup>

۷. درجه‌ی ادنی کلام: در این رتبه نیز غیر از خود کلام، چیز دیگری نیز قصد شده است. البته این مقصود گاه تخلف می‌شود و گاه تخلف نمی‌شود. و در آنجائی هم که تخلف نمی‌شود اگر حافظ و نگهبانی بر خطا نباشد، باز امکان تخلف و عصیان وجود دارد.

مثال: اوامر و خطابات که خداوند به واسطه‌ی انزال کتب و فرستادن پیامبران بر مکلفین جن و انس دستور داده است. اینها (کتب و پیامبران) دو مخلوق خداوند هستند که چون امر با واسطه صورت گرفته است، احتمال طاعت و عصیان وجود دارد. و اگر امر بدون واسطه بود کسی نمی‌توانست تخلف کند.

۸. بنابراین انواع کلام عبارت است از:

أ. امر ابداعی: (اعلی الکلام). آن عالم قضاء حتمی خداوند است. وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ.<sup>۲</sup>

۱ تحریم/۶. بر آن [آتش] فرشتگانی خشن [و] سختگیر [گمارده شده] اند. از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی‌کنند و آنچه را که مأمورند انجام می‌دهند.

۲ اسراء/۲۳. و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را میرستید.

ب. امر تکوینی: (اوسط الکلام) عالم قدر زمانی است. وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ<sup>۱</sup>

ج. امر تشریحی: (ادنی الکلام). شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا<sup>۲</sup>.

۹. در اینجا برای بهتر روشن شدن مطلب، تمثیلی آورده می‌شود.

در انسان کامل-یعنی خلیفه‌ی خداوند که بر صورت الهی آفریده شده است و - هر سه قسم مراتب کلام یافت می‌شود. زیرا او جامع کمالات سه نشئه «امر و خلق و تحریک» است که در آنها «ابداع و انشاء و تکوین» وجود دارد.

بالاترین نوع کلام برای او، مکالمه او با خداوند است که او مخاطب روحانی تلقی و دریافت معارف الهی قرار می‌گیرد و از چشمه‌ی علم و حکمت، آن هم از خود علیم حکیم بهره می‌برد.

پس خداوند با القاء معارف و افاضه حقائق با او سخن می‌گوید و گوش قلبش را می‌نوازد.

و سخن گفتن او با خدا به این است که خواهش ذاتی بر طلب فیض از او دارد، و گوش سپار آواز کلام عقلی به گوش قلبش است.

و همچنین زمانی می‌رسد که او متکلم حقیقی می‌شود. وقتی روح او به کمال رسید و از حدود قوه به درجه عقل بالفعل نائل شد، هر گاه بخواهد می‌تواند معانی عقلی را از مخزن ذات بسیطش بیرون بکشد و بر نفس صورتگری کند. او از آن جهت که عقل بسیط گشته است، جوهری است که ناطق به علوم حقه و متکلم به معارف عقلی می‌باشد.

پس برای کلامش مقصودی دومی نیست، مگر همان تصویر حقائق (که غرض اولی او و عین کلام است).

و اوسط انواع کلام انسان، امر و نهی نفس نسبت به اعضاء و جوارح بوسیله تحریک قوای نفسانی بر قوای طبیعی بدن است. حکم نفس بر آنها جاری می‌شود و آنها بنا بر طبع و فطرت مطیع اویند و نمی‌توانند از دستورهائش سرپیچی کنند. اگر نفس به چشم دستور باز شدن دهد، باز می‌شود و چون به

۱ رعد/۸. و هر چیزی نزد او اندازه‌ای دارد.

۲ شوری/۱۳. از [احکام] دین، آنچه را که به نوح در باره آن سفارش کرد، برای شما تشریح کرد.

زبان حکم به کلام کند، سخن می‌گوید. این مسخر بودن اعضاء برای نفس، به گونه ای شبیه همان مسخر بودن فرشتگان برای خداوند متعال است.

و پائین ترین مراتب کلام انسان در آنجاست که با زبان یا عضوی اشاره به انجام کاری می‌کند و گاه اطاعت می‌شود و گاه نه. البته اگر در اینجا نیز واسطه حذف می‌شود، راهی جز اطاعت نمی‌ماند اما چون واسطه هست، پس گاهی دستور او واقع می‌شود و گاهی نه.

عصیان اوامر الهی هیچ نقضی برای خداوند محسوب نمی‌شود. زیرا این امر به این نحو در عالم وجود یافته است که نسبت به آن اطاعت و عصیان ممکن باشد. و اگر این وسائط کتاب ها و انبیاء برداشته شوند، گریزی از انجام امر او نیست.

#### ۱۰. استشهاد و تنصیص

ابن عربی در باب سیصد و شصت و شش فتوحات مکیه می‌نویسد:

وقتی خداوند با ارتفاع وسائط، خود متکلم در سر و باطن انسان شد، فهم مستصحب با کلام او می‌شود. یعنی کلام او همان فهم توست و فاصله و تأخیری در این بین نیست. ولی اگر فاصله ای به وجود آمد، دیگر این کلام الله نیست. پس کسی که این مقام را نیابد، او علم به کلام الله پیدا نکرده است. وقتی خداوند با حجاب صوری مانند زبان پیامبر یا دیگر چیزهایی که در عالم بخواهد با فرد سخن بگوید، گاهی فهم با این کلام همراه است و گاه متأخر. پس بین این دو کلام فرق است.<sup>۱</sup>

۱۱. خداوند در این آیه شریفه، به سه نوع کلام اشاره کرده است: وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ

مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا.<sup>۲</sup>

«وحیا» اشاره است به قسم اول از کلام حقیقی که عین کلام مقصود اولی و غایت اصلی است.

<sup>۱</sup> رک: الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۳۳۴.

<sup>۲</sup> شوری/۵۱. و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی، یا فرستاده‌ای بفرستد.

«من وراء حجاب» اشاره است به جائی که چیز دیگری نیز مقصود از کلام است و این مقصود، غایت لازم کلام است که از آن جدا نمی‌شود.

در هر دو نوع فوق فهم لازم، اطاعت واجب و عصیان محال است.

«یرسل رسولا» اشاره به پائین‌ترین نوع کلام است که برای کلام مقصود دومی است که مابین الذات از آن است که تخلف از آن ممکن است و طاعت و عصیان در آن تصور می‌شود. این را فهم کن که ذوق همه‌ی اهل الله است.

الفاتحة الرابعة: فی تحقیق کلام امیرالمؤمنین علیه السلام: «جميع القرآن فی باء بسم الله، و أنا نقطة تحت الباء»

فاتحه چهارم، تحقیق سخن امام علی علیه السلام در این مورد است که فرمودند: «همه ی قرآن در باء بسم الله است و من نقطه ی زیرین باء هستم».

نکات:

۱. از جمله مقامات کسانی که به سوی خداوند سیر می کنند، رسیدن به مقامی است که قرآن و همه کتب نازل شده را در نقطه ی بسم الله ببینند. (بلکه همه موجودات را زیر این نقطه مشاهده می کنند).

۲. مثالی برای فهم بهتر نکته اول: وقتی می گوئیم «الله ما فی السموات و ما فی الارض» همه آسمان و زمین را در یک کلمه جمع کرده ایم. یعنی هر آنچه در زمین و آسمان به تفصیل وجود دارند، همه برای خداوند است. هر چه می خواهی تو نام ببر. در حالی که اگر قرار باشد همه را نام ببریم نوشتن مجلدات فراوان نیز برای ذکر نامشان بسنده نمی کند.

اگر کسی بتواند از این وجود مجازی حسی به وجود یقینی عقلی خارج شود و به گستره ی ملکوت روحانی باریابد تا واقع **أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ<sup>۱</sup>** را مشاهده کند، آن گاه وجودش را در نقطه ی زیر باء خواهد یافت.

۳. ما و امثال ما از این مشاهدات به دور هستیم. ما چون در عالم ظلمت قرار داریم، از حروف قرآن چیزی جز سیاهی های روی کاغذ نمی بینیم. مدرک چیزی درک نمی کند مگر آنچه برای قوه ی ادراکش قابل درک باشد. مدرک و مدرک دائماً از یک جنس هستند. چشم برای دیدن رنگ است و حس برای فهم محسوسات و خیال برای متخیلات و عقل برای معقولات. و هم چنین نور جز با نور درک نمی شود. **وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ<sup>۲</sup>**.

<sup>۱</sup> فصلت/۵۴. آگاه باش که مسلماً او به هر چیزی احاطه دارد.

<sup>۲</sup> نور/۴۰. و خدا به هر کس نوری نداده باشد او را هیچ نوری نخواهد بود.

پس ما نیز با سیاهی چشم جز سیاهی [خطوط و نوشته های] قرآن را مشاهده نمی کنیم.

پس وقتی از این وجود مجازی و قریه‌ی ظالم اهل، در حالی که مهاجر به سوی خدا و رسولش هستیم خارج شدیم و مرگ از این نشآت صورت‌های حسی و خیالی و وهمی و عقل عملی را درک کردیم، و محو در وجود کلام الله شدیم، سپس از محو به اثبات ابدی خارج شدیم و از مرگ به حیات دوم ابدی درآمدیم، در آن زمان به جای سیاهی قرآن، جز سفیدی ناب و نور محض نخواهیم دید. و ما محقق خواهیم شد به این آیه شریفه (وَ لَکِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا) <sup>۱</sup> و در آن هنگام قرآن را از روی نسخه اصل و کسی که کتاب نزد اوست خواهیم خواند.

۴. قرآن با هزاران حجاب بر مردم نازل شده است. به خاطر آنکه افرادی که توانائی کمتری در عقل دارند، آنها نیز از آن بهره‌مند شوند. پس اگر بام بسم الله قرآن با همان عظمت عرش‌اش بر فرش نازل می‌شد، فرش ذوب شده و از بین می‌رفت. و این آیه بر این معنا اشاره دارد: لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. <sup>۲</sup>  
خداوند رحمت کند اوئی که گفت: «هر حرف در لوح، بزرگ‌تر از کوه قاف است».  
و منظور از لوح محفوظ، همان کلمه بیان شده در این آیه است: فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ. <sup>۳</sup>

۵. قرآن هر چند یک حقیقت بیش نیست، اما در نزول مراتب فراوان دارد و اسامی او نیز به سبب این مراتب مختلف است.

در هر عالم و نشئه اسمی مناسب همان مقام خاص و منزل معین دارد، همان‌گونه که انسان کامل نیز یک حقیقت بیش نیست، اما دارای مقامات و درجات فراوانی در صعود است و بر نسبت هر طور و مقام نامی مختلف را داراست.

۱ شوری/۵۲. ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می‌نماییم.

۲ حشر/۲۱. اگر این قرآن را بر کوهی فرومی‌فرستادیم، یقیناً آن [کوه] را از بیم خدا فروتن [و] از هم‌پاشیده می‌دید. و این مثلها را برای مردم می‌زنیم، باشد که آنان بیندیشند.

۳ بروج/۲۲. که در لوحی محفوظ است.

۶. قرآن دارای برخی نام‌های زیر است:

أ. مجید (بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ)<sup>۱</sup>

ب. عزیز (وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ)<sup>۲</sup>

ج. علی حکیم (وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ)<sup>۳</sup>

د. کریم (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ)<sup>۴</sup>

ه. مبین (وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ)<sup>۵</sup>

و. حکیم (يس وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ)<sup>۶</sup>

و هزاران هزار نام دیگر که گوش ظاهر را توان شنیدن آن نیست و اگر صاحب گوش باطنی در عالم عشق حقیقی و محبت الهی شوی، تو نیز از آنهائی می‌شوی که اسماء قرآن را می‌شنوند و اطوارش را مشاهده می‌کنند.

۷. صورت‌های موجودات و تباین آنها در صفاتشان و تضاد آنها در احواشان، آیات بزرگی برای شناخت بطنهای قرآن و نورهای جمال آن و پرتوهای آیاتش هستند. و هم‌چنین برای فراگیری اسماء و صفات الهی. وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ.<sup>۷</sup>

خداوند متعال در این آیه فراگیری علم و حکمت را بر بندگانش واجب کرد. و هم‌چنین معرفت آفاق و انفس و علم اسماء و مشاهده‌ی مظاهر و مربوبات را در این آیه خاطر نشان کرد: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ<sup>۱</sup>.

۱ بروج/۲۱. آری، آن قرآنی ارجمند است.

۲ فصلت/۴۱. و به راستی که آن کتابی ارجمند است.

۳ زخرف/۴. و همانا که آن در کتاب اصلی [=لوح محفوظ] به نزد ما سخت والا و پر حکمت است.

۴ واقعه/۷۷ و ۷۸. که این [پیام] قطعاً قرآنی است ارجمند، در کتابی نهفته.

۵ انعام/۵۹. و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است.

۶ یس/۲۱. یس [یاسین]. سوگند به قرآن حکمت‌آموز.

۷ اعراف/۱۸۰. و نامه‌های نیکو به خدا اختصاص دارد، پس او را با آنها بخوانید، و کسانی را که در مورد نامه‌های او به کژی می‌گرایند رها کنید.



این باب معرفت همان راهی است که عرفا الهی و حکمای پیشین آن را پیمودند و بر این شدند که این صورت های گوناگون، صورت های اسماء الهی و سایه ها و مثال ها و مظهرهایی از صورت های مفارق الهی هستند. زیرا هر چه در این عالم است، در عالم بالاتر نیز به صورت شریف تر وجود دارد. وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ.<sup>۲</sup>

---

۱ آل عمران/۱۹۰. مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه هایی [قانع کننده] است.

۲ آل عمران/۱۹۸. و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است.

## الفاتحة الخامسة: في الفرق بين التكلم و الكتابة

فاتحه پنجم در مورد تفاوت تکلم و کتابت است.

نکات

۱. برخی از اهل کشف و شهود گفته‌اند که کلام غیر از کتابت است.

تفاوت بین آنها را اینگونه توضیح داده اند:

أ. کلام بسیط است اما کتابت مرکب است.

ب. کلام امری دفعی است، ولی کتابت خلقی تدریجی است.

«عالم امر» خالی از تضاد و تکرار و تجدد و تغییر است و ما أمرنا إلا واحدة کلمح بالبصر<sup>۱</sup>، اما «عالم خلق»

مشمول بر تضاد و تکرار است و لا رطب و لا یابس إلا فی کتاب مبین<sup>۲</sup>.

۲. من می گویم کسی نیز می تواند این دو را اینگونه توضیح دهد:

کلام و کتابت از جهت ذات یک چیز هستند و تغایر آنها به خاطر اضافه حاصل می شود. این را با یک

مثال می توان بیان کرد که انسان وقتی کلامی می گوید و کتابی می نویسد؛ هم می توان بر کلام او

معنای کتابت را صدق داد و هم می توان کتابت او را کلامش گفت.

به بیان روشن تر: وقتی انسانی سخن می گوید، هوایی از درون او به بیرون دمیده می شود و کلماتی در

بیرون نقش می بندد و با این حروف بیست و هشت گانه معنای مرکب درست می شود. این صور نقش

بسته بر هوای بیرون نسبتی با فاعل دارد و نسبتی با قابل. نسبت به فاعل کلام است و نسبت به قابل

کتابت.

وقتی ما این صور را از جانب قابل نگاه می کنیم، نیاز به تصویرگر و نقش کننده ای دارند، زیرا شأن

قابل تنها قوه و استعداد است و باید کسی او را از قوه به سمت فعل خارج کرده باشد. در مثال ما این

<sup>۱</sup> قمر/۵۰. و فرمان ما جز یک بار نیست [آن هم] چون چشم به هم زدنی.

<sup>۲</sup> انعام/۵۹. و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است.

کار توسط قوه ناطقه صورت گرفته است. نفس ناطقه کاتب است و هوای بیرون چون صفحه کاغذی بسیط و سفید بوده است که پذیرای این الفاظ شده است.

شما این نفس انسانی - یعنی هوای مورد نقش - را قیاس کن با نفس رحمانی که وجود بسیطی است برگرفته شده از اراده‌ی ذاتی خداوند که بر اساس اقتضای فیض سبحانی وزیدن گرفته است. هم برای کلام او آیه داریم و هم برای کتابت او.

کتابت الهی همان کلام اوست که تشخیص و تنزل یافته است؛ همان‌گونه که امر او وقتی تنزل یابد می شود فعل او (کُنْ فَيَكُونُ)<sup>۱</sup>. یعنی کلام و کتابت یکی هستند که تغایرشان در نسبت اضافی دیده می شود.

۳. نامه‌ی نوشته شده این عالم خلقت، همان قرآن است. و آیات قرآن همان اعیان مخلوقات الهی هستند.

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ.<sup>۲</sup>

این آیات بینات ثابت شدند و تبیین شدند در مواد جهان خلقت تا برای اهل اندیشه آسان شوند. در این آیات پراکنده شده در خلقت تدبر کنند و از محسوس به معقول و از شهادت به غیب منتقل شوند و از دنیا به آخرت بار سفر ببرند. سُرُّهُمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ.<sup>۳</sup>

۵. برخی از محققین عارف نیز گفته اند: انسان تا وقتی در تنگنای بدن و پوسته‌ی حس و زندان دنیا، گرفتار زنجیر مکان و زمان و حرکت است، نمی تواند آیات آفاقی و انفسی را به طور کامل مشاهده و به صورت یکباره تلاوت کند. او ناچار است آنها را کلمه به کلمه و حرف به حرف و ساعت به ساعت فرا بگیرد. پس آیه ای را می خواند و آیات دیگر بر او مخفی است. او مانند کسی است که نامه ای را سطر به سطر می‌نگرد و می‌خواند. این به خاطر ناتوانی او در احاطه‌ی یکباره بر تمام نامه است. وَ

ذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> یس/۸۲. همین قدر به آن می‌گوید: «باش.» بی‌درنگ موجود می‌شود.

<sup>۲</sup> یونس/۶. به راستی، در آمد و رفت شب و روز و آنچه خدا در آسمانها و زمین آفریده، برای مردمی که پروا دارند دلایلی [آشکار] است.

<sup>۳</sup> فصلت/۵۳. به زودی نشانه‌های خود را در افقها [ی‌گوناگون] و در دلهايشان بدیشان خواهیم نمود، تا برايشان روشن گردد که او خود حقّ است.

<sup>۴</sup> ابراهیم/۵. و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن.

## تکافی از مفاتیح العیب صدرالمخالهین / مفتاح اول ..... ۲۰

اما وقتی بصیرت و بینائی او قوی شود، و چشمش به نور هدایت و توفیق سرمه یابد-مانند آن زمانی که قیامت برپا شود- نگاهش از تنگنای عالم خلقت و ظلمات به جهان نور می‌رود. به یکباره بر همه آنچه در این کتاب که همه‌ی صورتهای خلقت را گردآورده است آگاهی می‌یابد.

## الفاتحة السادسة: في مبدأ الكلام و الكتاب و غايتهما

فاتحه ششم در مورد مبدأ و غایت کلام و کتاب است.

### نکات

۱. برای کلام و کتابت ابتداء و انتهای وجود دارد.
۲. از آنجا که انسان بر صورت رحمان خلق شده است، از انسان شروع کرده و ابتدا صدور و بازگشت کلام و کتاب را در مورد او تبیین می‌کنیم، تا این تبیین نربانی برای معرفت کلام و کتاب الهی شود.
۳. وقتی انسان اراده می‌کند کلامی بگوید و یا کتابی بنویسد، مبدأ این خواهش و اراده دارای این مراحل است:

- ا. اولین مبدأ، صورت عقلی حاصل در قوه ناطقه بر وجه بساطت و اجمال است.
  - ب. از این قوه اثری در قلب انشاء می‌یابد. (منظور از این قلب، عضو صنوبری شکل نیست، بلکه مراد از آن در اینجا، روح نفسانی است که بدن انسان را تدبیر می‌کند).
  - ج. این اثر، بوسیله‌ی «روح حیوانی» که بخار لطیف حاصل شده از صفای اخلاط است، به مغز سرایت می‌کند. این اثر، همان صورت خیالیه کلام یا کتاب است.
  - د. سپس اثر این صورت خیالی در خارج محسوس می‌شود. به اینگونه مغز و اعصاب آن از این صورت متأثر می‌شوند و عضلات مرتبط را به حرکت در می‌آورند تا کلامی گفته شود و یا نوشته‌ای به نوشتار در آید.
- و سپس این کلام بر هواء و این نوشته‌های بر صفحات کاغذ نقش می‌بندند. این غایت نزول از عرش قلب یا بالاتر، به صفحه هوا یا کاغذ است.

اما این اثر و صورت دارای سیر صعودی نیز می‌باشد. اول به سوی گوش، سپس به اعصاب، از اعصاب به ارواح دماغیه و از آنجا به مغز و سپس قوه خیال و بعد به قوه ناطقه و بالاتر منتقل می‌شود. این ترتیب صعودی بر عکس سیر نزولی است.

بعد از علم به این مراحل در مورد انسان، همین ها را بر مبدأ و غایت کلام و کتاب الهی قیاس

کن و با چشم مکاشفه آن ها را ببین.

۴. پس بدان حقائق اشیاء در علم الهی ثابت است و بلکه به صورتی بالاتر و پاک تر از سائر علوم تفصیلی

در قلم قدرت اوست. و همچنین در لوح محفوظ و عقول ملائکه مقربین ترسیم شده است.

۵. متکلم ابتدا فکر می کند، سپس آنچه را اراده کرده بگوید در ذهن صورتگری می کند و سپس از

ضمیرش به سوی هوا خارج خارج می شود.

صورت حکم الهی و ظاهر کردن آنچه در علم او مکنون است نیز به همین صورت می باشد. از غیب به

شهادت می آید تا به نهایت تدبیر برسد و از آنجا نقطه آغازین صعود و عروج او آغاز می شود.

۶. هر کس به آسمان و زمین و مخلوقات درون آن ها بنگرد و با عضو حسی آنها را ببیند، صورت آنها

اشیاء در چشم او نقش می بندد. سپس این صورت در قلب او ظاهر می شود. به گونه ای که حتی اگر

چشمش را نیز ببندد بار می تواند صورت آیمان و زمین را با همان حال در خیالش ببیند. حتی اگر

آسمان و زمین خارج از بین بروند باز تصور او نسبت به آنها باقی است.

زیرا این این صور در جائی حاصل شده اند که سلطنتش محکم تر از آن است که با زوال عالم خارج،

آنها نیز زائل شوند. سپس اثری عقلی از این خیال به قلب بازمی گردد. از قلب به قوه ی عاقله که متحد

با عقل فعال است می رود و در اینجا حقیقت اشیائی که بر چشم و حس و خیال داخل شده بود حاصل

می شود. آنچه برای عقل حاصل می شود، موافق با همان چیزی است که در اصل خارج و خود آنجا،

موجود است. و نسخه صفحه آن مطابق است با نسخه ای که در لوح محفوظ است. و لوح محفوظ،

قضاء الهی است که مسبوق به قلم اعلی است. این قلم اعلی مقدم بر وجود آنها را عالم دنیا و لوح محو

و اثبات و عالم قدر تفصیلی است. و ان مقدم بر وجود نوشته شده در اکوان مادی است که با قلم

جسمانیت نوشته شده اند یا متلو به زبان استعداد و مقام ها هستند.

پس وجود خارجی تابع وجود خیالی است که آن نیز تابع وجود عقلی است. (منظور از وجود خیالی

همان صورت در خیال است).

و برخی این موجودات روحانی و برخی جسمانی هستند که روحانیات نیز خود دارای مراتبی می باشند که برخی برترند. و این از نکات لطیف حکمت الهی در خلقت عالم و بعثت آن است. ما خَلَقُكُمْ وَ لَا بَعْتُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً<sup>۱</sup>.

غایت در انزال کتب و ارسال رسل، برانگیختن مخلوقات و حرکت دادن آنها از پست‌ترین به اوج شرف است و این همان مقصود اصلی است.

اما رخ دادن گمراهی و شقاوت بدان و اصحاب جحیم، مقصود اولی نیست، بلکه مقصودی ثانوی و به طور تبعی است. همانطور که غرض از وضع کلام و کتاب، بالا بردن معانی به درک عقلا هدایت یافته است، نه اینکه غرض دیوانگان و گمراهان و منحرفین باشند.

کلام از باطن متکلم خارج شده و به ظاهر می‌رسد و از این عالم ظاهر به باطن مخاطب وارد می‌شود. اما وقتی به عالم سمع و ادراک رسید، اول در قبر سینه جای می‌گیرد. در این هنگام، دو صورت پیش می‌آید:

یا این کلام در سینه ای گشاده با انوار معرفت الهی و طاعت او قرار می‌گیرد که باغی از باغ‌های بهشت و محل طواف فرشتگان و عباد صالح خواهد بود، یا این کلام در سینه‌ای تنگ و آکنده از شرور و آفات

نازل می‌شود. اینجا موطن شیاطین و گودالی از گوال‌های جهنم خواهد بود. وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ<sup>۲</sup>.

۱ لقمان/۲۸. آفرینش و برانگیختن شما [در نزد ما] جز مانند [آفرینش] یک تن نیست.

۲ نحل/۱۰۶. لیکن هر که سینه‌اش به کفر گشاده گردد خشم خدا بر آنان است و برایشان عذابی بزرگ خواهد بود.

## الفاتحة السابعة: في فائدة انزال الكتب و الرسالة على الخلق

فاتحه هفتم: این فاتحه در مورد فرود آمدن کتاب‌ها و نامه‌های خداوند بر مخلوقین است.

### نکات

۱. وقتی خداوند متعال آغاز به ابداع و خلق حقائق انواع نمود، همه علوم به طور کامل و همه کلمات کثیره بدون نیاز به آلت و زبان و گفتن و همه کتب بدون ورق و صفحه ای در نزد او حاضر بودند. زیرا همه‌ی اینها قبل از وجود آفاق و انفس هستند. پس خداوند آنچه را نبود، با خطاب «کن» مورد خطاب قرار داد.

۲. پس ایجاد خداوند در ابتدا بر ایجاد حروف عقلی و کلمات ابداعیه ای قرار گرفت که قائم به ذات بودند و بی نیاز از ماده و موضوع. این موجود همان عالم قضاء عقلی و حکم حتمی است.

سپس این کلمات عقلی را بر لوح اجرام و ابعاد نبشت و صورت‌های موجودات بسیط و مرکب را به مداد ماده‌ها صورتگری کرد. و این موجود همان «عالم قدر» است که فرمود: *ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ، وَ أَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا*.<sup>۲</sup>

وقتی این کتابت بر عالم واقع تمام شد و این عالم جمع و تفریق حاصل شد، ما را امر به مطالعه این کتاب حکمت و قرائت آیات کلام و کتاب آن کرد. «فَاقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ»<sup>۳</sup> و «أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۴</sup>.

۳. ما انسان‌های ضعیف البصر را توانائی درک این حقائق نبود. حقایقی که هر حرفش سنگین تر از کوه قاف است و ملائکه نیز نتوانستند بار آن را بردوش کشند. پس دست به دعا و خواهش به درگاه

<sup>۱</sup> یس/۳۸. تقدیر آن عزیز دانا این است.

<sup>۲</sup> فصلت/۱۲. و در هر آسمانی کار [مربوط به] آن را وحی فرمود.

<sup>۳</sup> مزمل/۲۰. هر چه از قرآن میسر می‌شود بخوانید.

<sup>۴</sup> اعراف/۱۸۵. آیا در ملکوت آسمانها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده است ننگریسته‌اند.



خداوند برداشتیم تا بر ما رحم کند و ما را مأیوس از روحش ننماید. پس او نیز نسخه ای مختصر از

اسرار کتب و کلماتش بر ما عطا کرد و فرمود: *وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا*<sup>۱</sup>.

۴. خداوند نفوس مکرم انبیاء و اولیاء را مبعوث کرد که هر کدام آنها کتاب نوشته شده‌ی الهی و مشهود

مقربان هستند. آنها مشتمل بر خلاصه چیزهائی هستند که در ملک و ملکوتند و چکیده‌ی آنچه در عالم

جبروت است.

خداوند از بین انسان‌ها کلمه جامع (اوتیت جوامع الکلم) و کلام ناطق (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا

مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)<sup>۲</sup> را

برگزید.

ذات او قرآن کریم و همراه او است. پس نسخه‌ی وجودی او وسیله نجات خلق از تاریک‌هاست.

بینائیات را به نور معرفت قرآن باز کن. و به وحدانیت خداوند رحمان در اول الاولین و مرآتیت خلیفه

اش در آخرالآخرین آگاه باش.

خداوند سبحان، پروردگار آسمان و زمین است و خلیفه‌ی او آینه ایست که اسماء الهی در او ظاهر می

شود و صورت‌های همه اشیاء با او دیده می‌شود. با نور چشم او به چشم مسمی نظر می‌شود که «من

عرف نفسه فقد عرف ربه». و فرمود: *التَّيُّ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ*<sup>۳</sup>.

دلیل این اولویت آن است که او اصل در وجود است و مؤمنین در مقام محمود تابع او هستند. و مؤمن

راستین کسی است که نسبت تابعیتش درست باشد. مانند آینه ای که خود را در مقابل آینه‌ی دیگری که

در مقابل خورشید واقع شده است قرار دهد.

<sup>۱</sup> نساء/۲۸. و انسان ضعیف آفریده شده است.

<sup>۲</sup> جمعه/۲. اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

<sup>۳</sup> احزاب/۶. پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است.

۵. هر کس آینه‌ی قلبش را با صافی عبودیت و توحید از زنگار تعلقات ناب کند، و با سوهان طاعات نقش کائنات را از آن بزدايد، نفسش چون آینه‌ای می‌شود که در مقابل تجلی حق قرار گرفته است. پس نقش ملکوت در آن منعکس می‌شود و فیض قدس لاهوت بر او می‌تابد. از غیر خداوند و از نفس و هوایش می‌میرد و در حالی که به بقاء مولا باقی و از نفس خود فانی است به سوی او محشور می‌شود. حکمش نافذ و دعایش مستجاب و گرامی به کرامت تکوین است. همان‌گونه که قرآن آنان را چنین وصف کرد:

لَهُمْ مَا يَدْعُونَ<sup>۱</sup>،

وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ<sup>۲</sup>،

وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> یس/۵۷. و برای آنهاست هر چه دلشان بخواهد.

<sup>۲</sup> فصلت/۳۱. و هر چه دلهايتان بخواهد در [بهشت] برای شماست، و هر چه خواستار باشید در آنجا خواهید داشت.

<sup>۳</sup> زخرف/۷۱. و در آنجا آنچه دلها آن را بخواهند و دیدگان را خوش آید [هست] و شما در آن جاودانید.

الفاتحة الثامنة: في كيفية نزول الكلام و الوحي من عند الله على قلب النبي، ثم الى الخلق بواسطة

الملك

این فاتحه در مورد چگونگی نزول کلام و و وحی از سوی خداوند بر قلب پیامبر، سپس به واسطه‌ی ملک بر مخلوقین می‌باشد.

نکات:

۱. با توجه به اینکه در فاتحه قبل تفاوت کلام و کتاب مشخص شد، پس بدان قرآنی که در پیش روی ماست، هم کلام است و هم کتاب.

۲. قرآن -از آن جهت که کلام الله است- نوری از انوار معنوی است که از جانب خداوند نازل شده است. منزل اول او قلب کسی از محبوبین خداوند است که خود ذات الهی این قلب را برای جای گرفتن نورش برگزیده است. دلیل این سخن عبارت است از قول خداوند که فرمود: **وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا**<sup>۱</sup> یا در جای دیگر که پیامبر را خطاب داد و فرمود: **نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ**<sup>۲</sup>

۳. قرآن -از جهت کتاب بودن- دارای آیات و احکامی فرودآمده از سمت خدای متعال است که ستاره‌ی صحیفه‌های قلب محبین و لوح‌های نفوس سالکین و دیگران است. این آیات را در صحائف و الواح می‌نویسند که هر قاری بتواند آنها را بخواند و هر عمل‌کننده موفق می‌تواند به آن عمل کند و با نور هدایش هدایت شوند. انبیاء و امت‌ها در هدایت یافتن با آن مساوی هستند. **وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ**<sup>۳</sup> **وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ**<sup>۴</sup>

۴. در قرآن کریم، عظمت هائی از علوم ربوبی وجود دارد که پیامبر به تعلیم آنها مفتخر گشته است. **وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا**<sup>۵</sup>.

<sup>۱</sup> شوری/۵۲. ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می‌نماییم.

<sup>۲</sup> شعراء/۱۹۳ و ۱۹۴. «روح الامین» آن را بر دلت نازل کرد، تا از [جمله] هشداردهندگان باشی.

<sup>۳</sup> آل عمران/۴ و ۳. و تورات و انجیل را پیش از آن برای رهنمود مردم فرو فرستاد.

<sup>۴</sup> مائده/۴۳. با آنکه تورات نزد آنان است که در آن حکم خدا [آمده] است؟

<sup>۵</sup> نساء/۱۱۳. و خدا کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت، و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود.

و نیز کرامت‌هایی از اخلاق آمده که خاتم الانبیاء به آنها متخلّق شده است. وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ.<sup>۱</sup>  
و وقتی از برخی زنان پیامبر در مورد اخلاق ایشان سؤال کردند، گفتند: خلق پیامبر، همان [اخلاق بیان شده در] قرآن بوده است.

۵. بعد از بیان مقدمات پیشین، کیفیت نازل شدن «کلام» و نزول «کتاب‌ها» را اینگونه توضیح می‌دهیم:  
روح انسانی مانند آینه است. پس وقتی با سوهان عقل قدسی برای عبودیت تام صیقل زده شود و پوسته طبیعت و زنگار معصیت از او برطرف شود، در این هنگام نور معرفت و ایمان بر او می‌تابد. این را حکماء «عقل مستفاد» می‌نامند. با تابش این نور، حقائق ملکوت و رازهای نهفته آن در این آینه دیده می‌شوند؛ همانگونه که بواسطه‌ی نور حسی، نقش‌ها و اشباح مثالی در آینه‌های صیقل داده که صیقلشان کدر نشده و زنگاری نگرفته‌اند و حجابی ندارند، دیده می‌شوند.

نفوس بشری برحسب فطرتشان، وقتی هنوز غبار تاریکی بر آنها ننشسته باشد یا حجابی مانع ادراک حق برایشان نشود لائق قبول نور ایمان و فیض رحمان هستند. وَ طَبَعَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ<sup>۲</sup>، یا فرمود: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.<sup>۳</sup>

۶. اگر نفس انسان از خواسته‌ها و تمایلات بدنی و اشتغال به زیرمجموعه‌های آن مانند شهوت و غضب و حس و تخیل اعراض کند و رو به سوی دیدار عالم ملکوت اعلیٰ نماید، به سعادت بلندوالا متصل شود و آیات بزرگ خداوند را ببیند. لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى.<sup>۴</sup>

و وقتی روح به حدی رسید که قداستش شدید بشود و همه‌ی مادون خود را روشن کند، بر همه جهات احاطه خواهد داشت و مانند ارواح عامّی ضعیف نیست که توجه به حسّ یا طرفی، آنها را از دیگر حواسّ و جهات غافل کند.

<sup>۱</sup> قلم/۴. و راستی که تو را خوبی والا است!

<sup>۲</sup> توبه/۸۷. و بر دل‌هایشان مهر زده شده است، در نتیجه قدرت درک ندارند.

<sup>۳</sup> مطفین/۱۴. نه چنین است، بلکه آنچه مرتکب می‌شدند زنگار بر دل‌هایشان بسته است.

<sup>۴</sup> نجم/۱۸. به راستی که [برخی] از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید.

روح قدسی که شأنی او را از شأن دیگر غافل نمی کند و توجه به نشئه ای او را از توجه به نشئه دیگر باز نمی دارد، به افق اعلی توجه می کند و انوار معلومات را -بدون تعلیم بشری- از خداوند دریافت می کند. تأثیر این انوار به قوایش سرایت کرده و صورت آنچه روح بشری اش مشاهده کرده است برایش تمثّل می یابد. از آنجا نیز به عالم کون می آید و برای حواس ظاهری مخصوصاً چشم و گوش که اشرف حواس هستند تمثّل پیدا می کند. پس او شخصی محسوس را می بیند و صدایی در نهایت نیکوئی و فصاحت را می شنود. (یا صحیفه ای مکتوب را مشاهده می کند). این شخص همان فرشته فرودآمده ایست که حامل وحی الهی است. کلام هم کلام خداوند و کتاب هم کتاب اوست.

۷. نکته مهم: چیزی که برای پیامبر متمثّل می شود، تنها یک صورت خیالی نیست که واقعیتی در خارج از ذهن نداشته باشد. (برخلاف سخن برخی اتباع ارسطو که در اثر جهل به مسأله انزال و تنزیل و عدم ایمان به کیفیت وحی و رسالت چنین پنداری داشته اند).

۸. فرشتگان نیز دارای ذاتی حقیقی و دارای ذاتی اضافی. ذات حقیقی آنان «امری قولی و قضائیه» است، اما ذات اضافی شان «خلقی و کتابی و قدریه» است که منشأ فرشتگان لوحیه هستند.

۹. پیامبر صف اول از فرشتگان و روح قدسی را در عالم بیداری ملاقات می کند. پس وقتی روح نبوی او به عالم آنان متصل شد، کلام خداوند را می شنود. مراد از کلام الهی اعلام حقائق در مکالمه حقیقی در مقام «قاب قوسین او ادنی» است که مقام قرب و مقام «مقعد الصدق» می باشد. وحی در اینجا کلام حقیقی ربانی است.

۱۰. وقتی پیامبر با فرشتگان معاشرت کرده و همنشین می شود، صدای قلم و کلام آنان را می شنود. کلام آنان همان کلام الله است که در محل معرفت و قلب آنان که در مقام قرب هستند، فرود آمده است. (این نکته در مورد فرشتگان همان چیزی است که پیامبر در مورد خودش درباره ی شب معراج نقل کردند که در آن شب ایشان صدای چکاچک قلم ملائکه را می شنیدند).

۱۱. وقتی پیامبر به ساحت ملکوت آسمانی نزول می کند، صورت آنچه در عالم ارواح قدریه در نفسش واقع شده بود را تمثّل می کند. پس اثر آن به ظاهرش نیز سرایت می کند و در این همگام حالتی شبیه

مدهوش شدن و خواب برای حواس ظاهر رخ می‌دهد. زیرا روح قدسی مشاعر حسی را به کار می‌گیرد و آنها را در راه معرفت خداوند و اطاعتش دربرمی‌گیرد.

۱۲. وقتی خداوند پیامبرش را بدون وساطت خلق، با ملک یا بدون ملک مخاطب قرار می‌دهد و او را بر آیاتش آگاه می‌کند و نقش ملکوت و صورت لاهوت در عمق جان قدسی پیامبر طبع می‌شود، مثال وحی و حامل آن در حس باطنش چون شبی نمایان می‌شود و قوه حس ظاهر را نیز با خود به بالا می‌کشد. صورتی که جدای از روح حقیقی اش نیست و غیر از صورتی که در خواب و خیال است، برای او تمثیل می‌کند. حقیقت ملک به صورت محسوس برای او متمثل می‌شود و ملک را به غیر صورت که در عالم امر دیده بود، بلکه به صورت خلقی و قدری‌اش مشاهده می‌کند. صدایش را می‌شنود و یا لوح در دستش را می‌بیند.

پس موحی الیه با باطن و روحش به ملک متصل می‌شود و معارف الهی را دریافت می‌کند و آیات کبرای الهی را می‌بیند و کلام حقیقی عقلی را ملک - روح اعظم - می‌شنود.

سپس فرشته به صورت محسوس برای او متمثل می‌شود. کلام او را به صورت صداها و حروفی منظوم و مسموع می‌شنود و فعل و کتاب او را به صورت رقم‌ها و نقوشی قابل دیدن مشاهده می‌کند. پس هر ملکی و کلام او و کتابش از باطن رسول به مشاعر و قوای مدرکه‌اش آورده می‌شود.

این آورده شدن (تأدیه) اینگونه نیست که فرشته‌ی آورده وحی و آنچه فرشته حامل آن می‌باشد به وحی گیرنده انتقال شود، واقعیت آن است که نفس پیامبر بعد از سفر اول از شهادت به غیب، از نشئه باطن به نشئه ظاهر می‌آید و به خاطر همین است که حالتی شبیه مدهوش شدن بر او نمایان می‌شود. بعد از این حالت است که او می‌بیند و می‌شنود و انباء (خبر دادن وحی) برای او اتفاق می‌افتد. این معنای تنزیل کلام و انزال کتب از سمت رب العالمین است.

۱۳. روح قدسی در بیداری با ملائکه تخاطب دارد و روح نبوی در خواب با آنها هم سخن می‌شود. و لازم است بین خواب انبیاء و خواب مردم عادی تفاوت گذاشته شود. زیرا خواب انبیاء نیز عین بیداری است. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «تمام عینی و لاینام قلبی».

۱۴. آنچه روح نبوی در عالم غیب دریافت می کند و دیده و مورد شهود او قرار می گیرد، امری خارج از جنس کلام و متکلم و کتابت و کاتب نیست، بلکه این امری واجب الوقوع است و نه اتفاقی.

## الفاتحة التاسعة: فی الفرق بین کتابة المخلوق و کتابة الخالق

فاتحه نهم: فرق بین کتابت مخلوق و کتابت خالق

نکات:

۱. بدان این مطلبی ذوقی و شهودی است که جز صاحب بصیرت و بینائی کسی به آن علم نمی‌یابد.
۲. بین وجود صورتی محسوس که مبدأ آن خارج از حس است و وجود صورتی محسوس که مبدأ آن از داخل حس است تفاوت وجود دارد؛ هر چند هر دو آنها با برهان باطن و آشکار شدن آن در ظاهر با حواس درک می‌شود. (یعنی می‌توان صورت‌هایی که مبدأ آنها در خارج حس است، با قوی شدن درک باطنی مشاهده کرد).
۳. نقل شده است که روزی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) دو نوشته‌ی پیچیده در دست داشتند. اصحاب سؤال کردند که این دو نوشته چه هستند؟  
پیامبر خدا این چنین به آنها جواب دادند که کتابی که به دست راست ایشان است، نام اهل بهشت و نام پدران و قبیله‌ی آنان از اول خلقت تا روز قیامت است. و نوشته‌ای که در دست چپشان است، نام اهل جهنم و نام پدران و قبیله‌ی آنان از اول خلقت تا روز قیامت است. و اگر قرار باشد مخلوقی این نوشته‌ها را بدین تفصیلی که در این کتاب‌ها نوشته شده است بر کاغذی بیاورد، هیچ کاغذی در عالم برای آن یافت نمی‌شود. و از اینجا تفاوت کتابت خالق و مخلوق را درمی‌یابیم.<sup>۱</sup>
۴. و از هم قبیل است کتاب «جفر» و «جامعه» که در دست اهل بیت (علیهم السلام) موجود است و هر امامی بعد امام دیگر آن را به ارث برده است تا زمان ظهور حضرت مهدی (علیه السلام). طول آن بر معیار ذراع مبارک رسول خدا، هفتاد ذراع است و در آن هر حلال و حرام، و هر چه مردم به آن نیاز دارند - حتی ارش دیه خدش - ذکر شده است.
۵. مصنف بعد از نقل دو داستان در مورد اینکه برخی افراد که این کتاب را دیده‌اند، به طرح سؤال و

جوابی می‌پردازند:

<sup>۱</sup> قصدی بر خدشه بر سخن ملاصدرا نیست. اما با پیشرفت تکنولوژی، بشر توانسته است اطلاعات فراوانی را در ابزاری مانند هارد رایانه و ... ذخیره کند و صفحاتی بسازد که با تغییر حالت نیز نوشته‌های آن ثابت بمانند.



یک پرسش: اگر چنین تفاوتی بین کتابت خالق و مخلوق وجود دارد-که قبلاً گفتید- بایستی تنها کسی که بر او برهان آخرت غلبه یافته است بتواند آن را مشاهده کند، نه آن کسانی که در اهل حجاب هستند!

جواب: دقیق نمی‌توان به علت چنین چیزی اشاره کرد، اما شاید این گونه بوده است که اطرافیان این فرد تحت تأثیر قرار گرفته بودند و حال این فرد نیز به آنها سرایت کرده بود، پس حواس ظاهری آنان تعطیل شده و متوجه باطن شده بودند.

## الفاتحة العاشرة: فی تحقیق قوله (صلى الله عليه و آله) إن للقرآن ظهرا و بطنا و حدا و مطالعا

فاتحه دهم درباره‌ی این سخن پیامبر است که ایشان فرمودند: «قرآن دارای ظاهر و بطن و حد و مطعی است».

### نکات

۱. قرآن مانند انسان تقسیم به آشکار و نهان می‌شود. و برای هر کدام از آنها ظاهر و باطنی است و برای باطنش بطن دیگری تا آنجا که تنها خدا می‌داند.

۲. در حدیث آمده است که قرآن هفت بطن دارد و این هفت مرتبه مانند هفت مرتبه باطن انسان است:

نفس، قلب، عقل، روح، سر، خفی و أخفی.

۳. ظاهر آشکار قرآن، مصحف محسوس ممسوس و نوشته‌هایی هستند که ملموس هستند. اما باطنش همان چیزی است که حس باطن آن را درک می‌کند و قاریان و حافظان آن را در مخزن مدرکات خود-مانند خیال و مثل آن- نگهداری می‌کنند.

حس باطن، معنا را به همراه عوارض جسمانی آن درک می‌کند نه به طور صرف، اما بعد از زوال محسوس می‌تواند آن را بدون حضور محسوس باز در نگهداری کرده و داشته باشد.

این دو مرتبه بیان شده، دو مرتبه دنیائی اولی هستند که هر انسانی می‌تواند آن را درک کند.

۴. باطن و سر قرآن دارای دو مرتبه اخروی هستند که هر کدام نیز مراتبی دارند:

اول: مرتبه ای که هر روح انسانی که بتواند عالم معنا را با حد و حقیقتش بیابد، آن را درک می‌کند.

روح انسانی تا از مقام خلق مجرد نشود و از تراب حواس جدا نشده و به مقام نفس الامر نائل نگردد، نمی‌تواند چنین درکی داشته باشد.

زیرا محسوس بما هو محسوس نمی‌تواند تعقل کند، و عقل نیز با ابزار جسمانی تعقل نمی‌کند. آنچه متصور در حس است مقید به مکان و زمان و کیف و کم است. حقیقت عقلی در مکان منقسمی که با حس به آن

اشاره شود جای نمی‌گیرد، بلکه روح انسانی معارف عقلی را با جوهر عقلی از عالم نفس الامر می‌گیرد که آن نیز در جسمی جای نگرفته و داخل در حس و وهم نمی‌شود.

۵. حس و مانند آن تنها تصرفش در «عالم خلق» است و عقل تنها تصرفش در «عالم امر» است. اما چیزی که بالاتر از عالم امر و خلق باشد، بر هر دوی حس و عقل پوشیده است.
۶. خداوند در وصف قرآن، بالاترین و پائین‌ترین مراتب آن را چنین وصف می‌نماید:

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلًا مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ<sup>۱</sup>

بالاترین مرتبه‌ی قرآن، کرامت نزد خداوند و پائین‌ترین مرتبه‌ی آن فرود آمدن به سمت جهانیان است.

۷. شکی نیست در اینکه برای قرآن قبل از نزولش به سمت عالم امر- یعنی لوح محفوظ- و قبل نزولش به آسمان دنیا- که لوح «محو و اثبات» و عالم «خلق و تدبیر» است- مراتبی بوده است که آنها را هیچ یک از انبیاء جز کسی که به مقام وحدت برسد نمی‌تواند درک کند. کسی که به مقام وحدت برسد و از دو جهان مجرد شود و به مقام «قاب قوسین او ادنی» نائل شده و از دو عالم خلق و امر بگذرد. همانطور که پیامبر فرمودند: «لی مع الله وقت لایسعی فیہ ملک مقرب و لا نبی مرسل».

کسی که به چنین مرتبه‌ای برسد، مختص به دریافت قرآن می‌شود. و خداوند به این مقام در این آیات اشاره کرده است: وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ<sup>۲</sup> ، أَمْ مَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> واقعه/۷۷ تا ۸۰. که این [پیام] قطعاً قرآنی است ارجمند، در کتابی نهفته، که جز پاک‌شدگان بر آن دست نزنند، وحیی است از جانب پروردگار جهانیان.

<sup>۲</sup> آل عمران/۷. با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند.

<sup>۳</sup> زمر/۲۲. پس آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای [پذیرش] اسلام گشاده، و [در نتیجه] برخوردار از نوری از جانب پروردگارش می‌باشد [همانند فرد

تاریکدل است]؟

خلاصه: برای قرآن نیز مانند انسان‌ها مراتب و درجاتی است. پائین‌ترین مرتبه قرآن مانند پائین‌ترین درجه‌ی انسان است. قرآنی که در پوست و جلد است و انسانی که در پوست قرار گرفته است.

و برای هر مرتبه قرآن حاملانی هستند که آن را می‌نویسند و نگهداری می‌کنند.

درک این مرتبه تنها برای کسانی است که از حدث و حدوث پاک شوند و پاک از علائق مکانی و امکانی شوند.

پوست و قشر انسان جز سیاهی قرآن و صورت محسوس آن را درک نمی‌کند، و انسان ظاهربین نیز جز معانی ظاهری را درک نمی‌کند.

۸. اما درک روح قرآن و مغز آن تنها برای اولوالألباب است. و این روح با علوم لدنی بدست می‌آید نه علوم اکتسابی و تفکر. و ما در صدد اثبات علوم لدنی و اثبات آن با برهان هستیم.

حقیقت حکمت تنها از راه علم لدنی بدست می‌آید و تا وقتی به این درجه نرسد حکیم نیست. حکمت موهبتی الهی است که تنها به کسانی می‌رسد که به چنین رتبه‌ای رسیده باشند. *يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَدَّكُرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ*<sup>۱</sup>.

وقتی وحی و باب رسالت بسته شود، مردم از ارسال رسولان و آشکار شدن دعوت دیگری بعد از تصحیح حجت و تکمیل دین بی‌نیاز می‌شوند. *الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ*<sup>۲</sup>.

اما باب الهام بسته نشده و مدد نور هدایت منقطع نمی‌شود، زیرا با توجه به فراگیری وسوسه‌های شیطانی، مردم نیاز به تذکر و تنبیه دارند، و خداوند در وحی را بست، اما در الهام را به خاطر رحمت بر بندگانش باز گزارد.

<sup>۱</sup> بقره/۲۶۹. [خدا] به هر کس که بخواهد حکمت می‌بخشد، و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیری فراوان داده شده است؛ و جز خردمندان، کسی پند نمی‌گیرد.

<sup>۲</sup> مائده/۳. امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم.

## الفاتحة الحادية عشرة: في أن انقطاع النبوة و الرسالة عن وجه الأرض

فاتحه یازدهم: این قسمت در مورد قطع شدن نبوت و رسالت از زمین است.

### نکات

۱. اگر مراد از وحی تعلیم بندگان توسط خداوند باشد، این وحی هیچگاه قطع نمی‌شود، پس وحیی که منقطع می‌شود، وحی مختصّ به رسول و نبی است که فرشته‌ی الهی بر گوش و قلب او نازل می‌شده است. از این جهت پیامبر فرمودند: فلا نبیّ بعدی.

پس [حکم و وحی الهی] به بشارت بر انسان‌ها و حکم امامان (علیهم السلام) که معصوم از خطا بوده و زشتی‌ها از آنها دور شده است، و حکم مجتهدین-بنابر اجتهادشان- هنوز باقی است.

خداوند به کسانی که علم ندارند دستور داده است که اهل ذکری که حکیم هستند مراجعه کرده و از آنها سؤال بپرسند. فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.<sup>۱</sup>

۲. نبوت و رسالت از حیث ماهیتشان هنوز قطع نشده‌اند. پس برای اولیاء الهی رود و مشربی عظیم در این مسیر وجود دارد. پیامبر خدا فرمودند: هر کس قرآن را حفظ کند، مهر پیامبری بر پیشانی او نقش می‌کنند. یا فرمودند: برای خداوند بندگانی وجود دارد که پیامبر نیستند، اما پیامبران بر آنها رشک می‌برند. ۳. نبوت برای نبیّ شهادت است و برای ولی غیب می‌باشد. پس در اعلام الهی نسبت به آن دو تفاوت وجود دارد. و دیگر آنکه ولی در همه اوامر و نواهی تابع نبی است.

فرق دیگر آنکه دیگر بر ولی، نبی و رسول گفته نمی‌شود. به او ولی و وارث گفته می‌شود که دو اسم الهی هستند: اللَّهُ وَ لِیُ الَّذِینَ آمَنُوا، وَ أَنْتَ خَیْرُ الْوَارِثِینَ.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> انبیاء/۷. اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی بپرسید.

<sup>۲</sup> بقره/۲۵۷. خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند.

<sup>۳</sup> انبیاء/۸۹. و تو بهترین ارث بردگانی.»

ولی نبوت را بدست نمی‌آورد مگر بعد از آنکه خداوند ابتدا آن را وارث می‌شود و سپس به ولی می‌دهد.

البته برخی مانند اهل بیت علیهم السلام، به هر دو صورت وارث پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) شدند.<sup>۱</sup>

۴. خداوند این مقام سیر هدایت و ارث بردن را در این آیه اینگونه بیان کرد: **أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ افْتَدَاهُ**.<sup>۲</sup>

انبیاء مردند و خداوند وارث آنان بود و بهترین وارثان. سپس این نور هدایت را بر پیامبر خاتم نهاد. در مورد علوم اولیاء نیز به همین صورت است که آنها این علم را از باطن پیامبر می‌گیرند که خداوند این دانش را در سینه آنها باقی گذاشت.

ملائکه نیز رسولان الهی به سوی بندگان هستند و رسالتشان قطع نمی‌شود. آنها مبلغان خداوند به سوی دیگران هستند. (به هر «روحی» رسالت داده نشده، و به او ملک نمی‌گویند، زیرا ملک گرفته شده از الألوکة به معنای رسالت است).

هر کس خداوند او را عالم به سخنگویی حیوانات و تسبیح گیاه و جماد کرده باشد و به نماز و تسبیح موجودات آگاه باشد، درک می‌کند که نبوت در همه‌ی موجودات ساری است، با این تفاوت که نام نبی و رسول تنها برای رسولان و عده‌ای از فرشتگان است.

دلیل ما بر اینکه نبوت در همه جا ساری است، این آیه است که: **وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا**.<sup>۳</sup>

فتوحات مکيه نبوت بشری را بر دو قسم دانسته است:

<sup>۱</sup> شاید مراد این است که هم وارث خدایند و هم وارث پیامبر و علم را از هر دو گرفته‌اند.

<sup>۲</sup> انعام/۹۰. اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است؛ پس به هدایت آنان اقتدا کن.

<sup>۳</sup> نحل/۶۸. و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [=الهام غریزی] کرد که از پاره‌ای کوهها ... خانه‌هایی برای خود درست کن.

قسم اول آن است که بدون وساطت روح ملکی بین خداوند و بنده‌اش تحقق می‌یابد. منظور از این قسم، همان اخبار الهی است که فرد در درون خود می‌یابد، یا تجلیاتی است که مربوط به خبر دادن از حلیت یا حرمت حکمی نیست. بلکه شناخت و تحفه ای الهی در درک بهتر مبدأ و معاد و ... است.

در این قسم مهم است که نباید این شناخت، دینی در کنار شرع مقدس یا مخالف آن باشد و باید در این مسیر به قدم پیامبر و امام نگاه کرد.

قسم دوم از نبوت، نبوت کسانی است که مانند دانشجویانی در دست فرشته‌ی الهی هستند. روح الامین با شریعتی در مورد آنان از سمت خداوند بر آنها فرود می‌آید و بنابر آنچه خداوند خواسته است بر آنان حلال و حرام مشخص می‌کند و پیروی از رسولان بر آنان واجب نیست.

هر دوی این نبوات، برای قبل از بعثت پیامبر خاتم بوده است و اکنون هیچ اثری برای این مقام در احکام نیست. جز چیزی که در مورد مجتهدین بیان شد که آنها بر اساس دلیل-بدون اینکه وحی الهی بر آنها صورت بگیرد- حلال و حرام را استنباط می‌کنند.

آنچه برای صاحبان کشف در این امت است، تنها تصحیح شریعت است و حکم اجتهاد برای آنان نیست. برای صاحب این مقام نه اجر مجتهدان است و نه مرتبه حکم.

الفاتحة الثانية عشرة: في كشف فضيحة الجاحدين لعلوم الله، المنكرين لما وراء ما فهموه او تلقوه من شيوخهم و آبائهم لا عن بصيرة

فاتحه دوازدهم در بیان زشتی کسانی است که از علوم الهی رویگردان هستند و آنچه بالاتر از فهم آنان باشد یا غیر چیزی است که از اساتید یا پدرانشان گرفته اند، بدون فکر و بصیرت انکار می کنند.

نکات

۱. جنید می گوید: کسی حقیقت را درک نکرده مگر وقتی که هزار صدیق شهادت به کفر او دهند، زیرا آنان از خداوند چیزی غیر آنچه یادگرفته اند نمی دانند. (عبارت تحمّل ترجمه های مختلف را دارد).

و همچنین کمیل بن زیاد از امام علی (علیه السلام) در حدیثی طولانی چنین نقل کرده است که امام دست بر سینه مبارکشان نهادند و فرمودند: «در اینجا علوم، همگی جمع شده است، البته اگر برایش حاملانی پیدا کنم».

۲. تا وقتی نفس انسان از پرده‌ی علوم تقلیدی که گفته‌های دیگران و افکار نظریه‌های عقل فکرکننده، حاصل از منطق با کمک ابزار وهم و خیال بیرون نیاید، نه تنها در الهیات، بلکه در هیچ علمی صاحب بصیرت نشده و هنوز لائق گشایش الهی نیست.

و بعید است چیزی از علوم لدنی که تنها برای نفس‌های اُمّی حاصل می‌شود به او برسد. علمی که تنها بر کتاب نفس و لوح قلب نفس‌های اُمّی که خالی از نقش اقوال متعارف در بین اهل کتاب باشد، قرار می‌گیرد.

البته این اُمّی بودن منافاتی با حفظ اقوال و روایت احادیث ندارد. اما کسی که باطنش از این علوم نفسانی حاصل از فکر و رؤیت و تقلید و روایت بدون بصیرت سالم مانده باشد، بر غیر عالم اُمّی برتری دارد.

منظور از بصیرت در اینجا، همانی است که تنها برای پیامبر اُمّی و اُمّی‌های تابع او می‌باشد. خداوند متعال فرمود: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي<sup>۱</sup> و این آیه با آیه دیگری تمام می‌-

<sup>۱</sup> یوسف/۱۰۸. بگو: «این است راه من، که من و هر کس (پیروی‌ام) کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم.



شود: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ<sup>۱</sup>، پس اهل تقلید و همراهان ادله فکری یونان هیچگاه بر بصیرت نیستند.

۳. مصنف سخنی از غزالی نقل می کند که با ترک اقوال و خلوت با نفس به درجاتی نائل شد و دانست «نوشتن بر صفحه خالی مانند کتابت بر صفحه پر نیست». یعنی باید ابتدا از تقلید و تکرار اقوال خالی شد تا بتواند درجاتی را طی نمود.<sup>۲</sup>

۴. خداوند برای هر گروهی از اهل صنائع و علوم، میزانی قرار داده است که در پیشامدهایشان به آن ملاکها مراجعه می کنند. این میزان در حقیقت صورت کمال و مبدأ نظیرها و مرکز پرگار است. میزان هر گروهی برای خودشان است و نمی توان آن را برای صنعت و علم دیگر به کار برد.

۵. وقتی اهل الله به هیچکدام از میزانها اعتماد نکردند، خداوند به آنان میزانی داد که با آن می توان دیگر موازین و چیزهایی که با آن موازین سنجیده می شوند، مورد وزن قرار داد. پس آنان هیچ میزانی از دیگران را انکار نکردند، اما دیگران صراط مستقیم و میزان حق اهل الله را مورد انکار قرار دادند.

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

و عجل اللهم فی فرج مولانا صاحب الزمان

(دهه مهدویه ۱۴۳۵ ه.ق)

<sup>۱</sup> جمعه / ۲. اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند.

<sup>۲</sup> در نسخه ی تصحیح استاد حبیبی، این اسناد مورد خدشه قرار گرفته است.